

## در بیان اولیاء

ولی در لغت چند معنی دارد گاهی بمعنای ناصر و یاور است که در آیه شریفه *الله ولی الذین آمنوا* خوانده میشود که خداوند ناصر و یاور مؤمنین است گاهی بمعنای دوست است میگوئیم *هو ولی المؤمنین* - گاهی ولی اطلاق بر مولی علیه میشود میگوئنی *المؤمن ولی الله* یعنی مؤمن مولی علیه است و بهترین معانی ولی صاحب اختیاری است خداوند ولی مطلق است در دعاها میگوئنی *الهی انت ولی فی الدنیا و الاخره* صاحب اختیار خدا است *یفعل ما یشاء* ولایت امر توقیفی است و مطابق اصل کلی عدم ولایت احدی است برد دیگری خداوند خاتم الانبیاء را ولی قرار داد که فرموده *النبی اولی بالمؤمنین فی انفسهم و اموالهم* این ولایت را رسول محترم داد با میرالمؤمنین علیهما السلام و فرمود *من کنت مولاه فعلى مولاه* و در شرع اسلام جمعی را ولی قرار داده اند.

اول پدر وجد پدری است برای مادر یا جد مادری ولایتی نیست صغار تحت ولایت قهری پدر وجد پدری میباشند مادامیکه بحد بلوغ نرسیده اند ولی آنها پدر وجد است بلکه در بعضی موارد با بلوغ و رشد هم اذن ولی شرط است مثل دختر باکره که بخواهد ازدواج شود ولایتی که برای مجنون و سفیه داده میشود بلوغ آنها رافع ولایت نیست و ولایت پدر و جد در عرض هم است پس اگر صغیره را پدر و یا جد شوهر دهند عقد آنها شرعاً صحیح است لکن برای حفظ انتظامات قانون که از مقرراتی قرار داده که لازم الرعایه است پس اگر پدر و جد او عقد مختلف نموده باشند عقدی را که جد پدری نموده صحیح است زیرا ولایت او اقوی است.

ولی در عقود مالیه اگر پدر وجد دو معامله مختلف نمایند تاریخ هر کدام مقدم است صحیح است و عقد مؤخر باطل است و اگر در آن واحد دو معامله متعارضه شده باشد چون ترجیح دادن یکطرف ترجیح بلا مرجح است بمقتضای قانون وقاعده تعارض هر دو معامله ساقط میشود و نمیشود معاملات مختلفه پدر و جد را مثل عقد نکاح دانست و معامله جدایی را مقدم قرارداد زیرا قیاس است و در شریعت اسلام قیاس نیست اختلاف در نحوه تصرف پدر وجد است که آیا رعایت غبطه و صرفه شرط اساسی است یا خیر جمعی بمقتضای *ولا تقربوا مال الیتیم الا بالثی هی احسن* صرفه و غبطه را شرط دانسته اند و بعضی بموجب *وانت مالک لا یتک* معاملات آنها را ولو ضرر هم باشد صحیح دانسته اند محققین را از علماء میگویند عدم مفسده کافی است و غبطه و صرفه شرط نیست قانون گذار مقرر نموده که اگر مدعی العموم تصرفات آنها را ضرری هم دانست برای حفظ اموال صغار ضم امین بانها نماید که اموال صغار محفوظ باشد - صغار مادامیکه بحد رشد نرسیده اند بهیچوجه حق مداخله در اموال ندارند ولی بعضی عاریه دادن آنها را بدون اذن ولی جایز دانسته اند بشرط رعایت غبطه ولی اعظم علماء اذن ولی را لازم دانسته اند و اگر غاصبی مال صغیر را به دیگری عاریه داد و درید مستعیر تلف شد بعضی گویند

ضمان بر مستعیر است در صورتیکه عالم به غصبیت بوده و اگر جاهل بوده ضمانی بر او نیست و لکن بقاعده علی الیه ضمان بر مستعیر هم هست قاعده کلماتی بضمین بصحیحیه یضمن بفاسده نیز دلیل ضمان او است و با بودن ولی قهری کسی را حق مداخله در اموال صغار نیست « با فقدان ولی قهری و وصی ولایت حکام شرع ثابت است میتواند قیم تعیین نمایند هر چند قانون گذار برای جلوگیری هم از هرج و مرج قانون امور حسبی را که بهترین قوانین است برقرار نموده که در ماده ۴۸ امور قیمومتی را با دادگاه شهرستان قرار داده اند اما قانون مزبور نفی وظیفه حکام شرع را نکرده در اخبار کثیره است که امام علیه السلام فرموده الحاکم ولی من لا ولی له در بعضی بلفظ عالم فرموده العالم ولی من لا ولی له در توقیعی که از صاحب الامر علیه السلام رسیده فرموده اند اما الحوادث الواقعه فارجعوا الی روات الاحادیث فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله حضرت صادق علیه السلام فرموده الراد علیهم کالراد علی الله در فضایل علماء اعلام روایات عدیده وارد گردیده در یک روایت است العلماء ورثة الانبیاء که یک روایت علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل گرچه تاویلاتی در این اخبار شده ولی از مجموع اخبار استفاده میشود که احترام علماء و تعظیم آنها از شعائر اسلامی است و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب حتی احترام نگاهداشتن از قبور علماء هم موجب اجراست فرمودند احترام المؤمنین میتاً کالاحترام حیاً - ولایت حکام شرع منصب الهی است و وظیفه حکام شرع منحصر بتعیین قیم برای صغار و سفهاء و مجانین نیست یا برای قضاوت بین الناس نیست بلکه آنچه وظیفه امام علیه السلام است در زمان غیبت با علماء مجتهدین است هر حکمی مجتهد نماید واجب الطاعة است قال علیه السلام و اذا حکم یحکمنا ولم یقبل منه فانما یحکم الله استخف - در کتاب وافی عن ابی عبدالله علیه السلام است العلماء ابناء والانبیاء حصون وعن ابی جعفر علیه السلام عالم ینتفع بعلمه الفضل من سبعین الف عابد حکم حاکم شرع چه زنده باشد چه مرده باشد چه مغمی علیه گردد واجب الطاعة است و از بین نمی رود مثل وکالت نیست که اگر موکل فوت شود یا مغمی علیه گردد وکالت باطل گردد و بر فرض از حالت اغماء شفا یافت تجدید وکالت باید بشود بلکه حکم حاکم شرع بعد از فوت او هم واجب الطاعة است زیرا ولایت حکام شرع روی وصف است هر حاکم شرعی که متصف بصفات مقرره گردیده حاکماً لدینه مطیعاً لمولاه شد استنباطاتی که از اخبار و احادیث مینماید هر فتوایی دهد حکم الله محسوب است و بر عامه مسلمین واجب الطاعت کنند.